

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی و پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۳: ۳۴۶-۳۱۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۱

نوع مقاله: پژوهشی

تأثیر اندیشه سیاسی علامه اقبال بر جریان‌های سیاسی افغانستان (احزاب جمعیت اسلامی و حرکت اسلامی افغانستان)

عبدالرسول حسنی فر*

حسین آقاموفق**

چکیده

اقبال از جمله متفکرانی است که چه در روزگار خویش و چه پس از مرگ، بر بسیاری از اندیشمندان و جریان‌های فکری و سیاسی کشورهای مختلف به‌ویژه کشورهای اسلامی تأثیر گذاشته است؛ آنسان که می‌توان تأثیر مستقیم و غیر مستقیم اندیشه سیاسی او را در شکل‌گیری و مبارزات سیاسی بسیاری از جریان‌های اخیر مسلمان جست‌وجو کرد. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی تأثیر اندیشه سیاسی علامه اقبال بر جمعیت اسلامی افغانستان و حرکت اسلامی افغانستان به عنوان دو حزب بزرگ اسلام‌گرای این کشور پرداخته است. از جمله محورهای اندیشه سیاسی اقبال می‌توان به وحدت و بیداری اسلامی، استعمارستیزی، استقلال‌طلبی، بازگشت به خویشتن، اصلاح اندیشه دینی و اجتماع و آرمان‌شهر او اشاره کرد که بر جریان‌های جمعیت اسلامی و حرکت اسلامی افغانستان تأثیرگذار بوده است. با واکاوی متون مرتبط و نیز مصاحبه‌هایی که با آگاهان واقف بر موضوع صورت گرفت، تبیین گردید که این تأثیر بیشتر از رهگذر اشعار حماسی اقبال بر احزاب یادشده صورت گرفته است. همچنین تبیین شد که ایدئولوگ‌های این دو جریان (برهان‌الدین ربانی و آیت‌... محسنی) بیشتر از دیگران از اندیشه سیاسی علامه اقبال متأثر بوده‌اند. روی هم رفته احزاب یادشده از رهگذر ایدئولوگ‌های خود نیز از اندیشه سیاسی علامه اقبال تأثیر پذیرفته‌اند.

واژه‌های کلیدی: اندیشه سیاسی، علامه اقبال، افغانستان، جمعیت اسلامی و حرکت اسلامی.

* نویسنده مسئول: دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ایران hasanifar@lihu.usb.ac.ir
** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ایران mowafaq3858@gmail.com



مقدمه

علامه اقبال، شاعر و متفکر بزرگ شرق یکی از سردمداران نهضت اصلاح دینی است که با اندیشه و شعر بر جریان‌های فکری و سیاسی کشورها به‌ویژه کشورهای مسلمان تأثیرگذار بوده است. با بررسی آثار اقبال می‌توان بر محورهایی تمرکز کرد که در مجموع شکل دهنده اندیشه سیاسی او هستند، که در آن هم بحران و علت آن تحلیل می‌شود و هم آرمان‌شهر و راه رسیدن به آن.

علامه اقبال با عشق و علاقه‌مندی خاصی به افغانستان می‌نگریست. البته نکته برآزنده این اشتیاق، کسب استقلال افغانستان بوده که در زمان او از مقابله مردم این کشور با قوای انگلیس به دست آمده بود. اقبال، استقلال افغانستان را برای آینده مسلمانان هندوستان به فال نیک می‌گرفت و از همین جهت چشم امید به این سرزمین دوخته بود. به امان‌الله‌خان و نادرشاه (شاهان افغانستان در زمانه اقبال) ارادت خاصی داشت. البته به نظر می‌رسد تنها دلیل این ارادت، کسب استقلال این کشور در زمان امان‌الله‌خان و در ضمن صیانت نادرخان از آن بوده است.

با توجه به ارتباط اقبال با افغانستان، توصیف او از این کشور و ارادت او به شاهان افغانستان (امان‌الله‌خان و نادرخان) و همچنان با توجه به اینکه اقبال از سردمداران نهضت اصلاح دینی است و اندیشه‌های او به‌ویژه اندیشه سیاسی او بر بسیاری از جریان‌های اسلام‌گرا تأثیرگذار بوده است، ضرورت دارد تأثیر اندیشه‌های اقبال بر جریان سیاسی افغانستان در یک مقاله مستقل بررسی شود. بر این اساس پرسش اصلی این مقاله، تأثیر اندیشه سیاسی علامه اقبال بر جریان‌های سیاسی افغانستان (جمعیت اسلامی و حرکت اسلامی) است.

در این مقاله از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده است. نخست به توصیف، تفسیر و تحلیل داده‌های موجود خواهیم پرداخت و متعاقب آن با توجه به دریافت‌ها نتیجه‌گیری خواهیم نمود. اما برای بررسی دقیق موضوع نخست، سیری گذرا در اندیشه سیاسی علامه اقبال خواهیم داشت و سپس تأثیر اندیشه سیاسی او بر احزاب جمعیت اسلامی و حرکت اسلامی افغانستان را بررسی خواهیم کرد.

در گردآوری اطلاعات، نخست به متون و اشعار اقبال و سایر متون مرتبط به اندیشه سیاسی او مراجعه می‌شود و متعاقب آن واکاوی عمیق در آثار مکتوب احزاب جمعیت

اسلامی و حرکت اسلامی که مرتبط به موضوع این مقاله باشد، به‌ویژه آثار ایدئولوگ‌های این جریان‌ها، مقالات و سایر متون نشر شده در جراید و دیگر نشریه‌های احزاب یاد شده خواهیم داشت. علاوه بر این درباره شناخت جریان‌های سیاسی و تأثیرگذاری اندیشه اقبال بر آنها با برخی صاحب‌نظران واقف بر موضوع، مصاحبه‌هایی نیز صورت خواهد گرفته است.

پیشینه و ضرورت انجام تحقیق

محمدحلیم تنویر (۱۳۹۳) در کتابی با عنوان «افغانستان از دیدگاه علامه اقبال» ضمن آوردن زندگی‌نامه و معرفی آثار اقبال، درباره نگاه خوش‌بینانه و ارتباطی که او با چند تن از شاهان افغانستان (احمدشاه ابدالی، امان‌الله خان، نادرشاه و ظاهرشاه) داشته و نیز درباره علاقه‌مندی‌ای که به مشاهیر و مردم مبارز و سلحشور افغانستان داشته اشاره شده است. همچنین به سفر اقبال به افغانستان و نیز اشعاری که شعرای افغانستانی در وصف و مدح او سروده‌اند، پرداخته شده است.

عبدالرسول حسنی فر (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان «نسبت فلسفه و شعر در آرمان‌شهر اقبال و افلاطون» ابتدا به این نتیجه رسیده است که اقبال و افلاطون هر دو در اندیشه خود، صورتی از آرمان‌شهر را با جزئیات و لوازم مختلف آن طراحی و سامان‌دهی نموده‌اند. هر دو متفکر در ترسیم آرمان‌شهر خود، ابتدا به توصیف وضعیت موجود و مشکلات زمانه خود پرداخته و با آسیب‌شناسی از جهت معرفتی و هستی‌شناسی به دنبال ترسیم وضعیت مطلوب و راه رسیدن به آن بوده‌اند.

ابوذر آرانی (۱۳۹۳) در پژوهش خود با عنوان «آشنایی با پیشگامان بیداری اسلامی اقبال لاهوری» ضمن معرفی اقبال، به بیداری اسلامی در اندیشه‌های او پرداخته و به این نتیجه رسیده است که وحدت‌گرایی از دغدغه‌های فکری و بیداری اسلامی از آرزوهای بزرگ اقبال لاهوری است. او این آرزو و اندیشه را در قالب اشعار خویش به مسلمانان جهان هدیه کرده است. با واکاوی دیوان او به این نتیجه می‌رسیم که اعتقادات اقبال، تمام کشورهای اسلامی را شامل می‌شود. او متفکری بود که زاویه دید و افق دید جهانی

داشت و معتقد بود که ملت اسلام در محدوده جغرافیایی خاصی نمی‌گنجد و همه مسلمانان، مساوی و برابرند.

علی شریعتی (۱۳۸۸) در کتابی با عنوان «ما و اقبال»، علامه اقبال را شخصیتی «علی‌گونه» معرفی می‌نماید؛ از این جهت که اقبال هم مرد سیاست بود، هم مرد عرفان و شعر و ادب و هم مرد فلسفه و علم و غیره.

محمدعباس عبدالرزاق (۲۰۱۱) در پژوهشی با عنوان «اقبال: تحلیلی بر زندگی، کارکردها و رسالت او» تصریح نموده است که اقبال به طور جدی تأکید کرد که مسلمانان باید به تعالیم قرآن عمل کنند و از مسلمانان خواست که همه چیزهایی را که از نظر علم و دانش و فن‌آوری خوب هستند، بیاموزند و بخش‌های زشت تمدن غرب را کنار بگذارند.

دکتر فخرالاسلام (۲۰۱۸) در مقاله‌ای با عنوان «علامه اقبال و افغان‌ها» به این نتیجه رسیده است که علت جلب توجه علامه اقبال به افغانستانی‌ها و سرزمینشان، میهن‌دوستی، دین‌داری، حفظ ارزش‌های اخلاقی و استقلال‌دوستی بوده است. وی تذکر داده است که علاقه علامه اقبال به افغانستان در حد سخن باقی نمانده، بلکه او برای استقلال ۱۹۱۹ و بعد برای حفاظت از استقلال به حکمرانان افغانستان پول اهدا کرد و از میان شخصیت‌های افغانستان، دوستی فوق‌العاده‌ای با نادرشاه داشت. نادرشاه در سال ۱۹۳۳، اقبال را به افغانستان دعوت کرد و از این دعوت، هر دو طرف سود بردند؛ به طوری که اقبال از کشور مورد علاقه‌اش دیدن کرد و افغانستان، چیزهای زیادی از او آموخت.

همچنین تحقیقات فراوان دیگری نیز درباره افکار و اندیشه سیاسی اقبال و تأثیرگذاری آن بر جریان‌های سیاسی و متفکران و اندیشمندان جوامع اسلامی صورت گرفته است، اما با توجه به بررسی انجام‌شده تاکنون هیچ تحقیق مستقلی به موضوع این پژوهش نپرداخته و از این جهت این مقاله دارای وجوه نوآورانه است. این پژوهش افزون بر تبیین مسئله یادشده، منتج به شناخت بیشتر اندیشه سیاسی علامه اقبال و آشنایی بیشتر با جریان‌های جمعیت اسلامی و حرکت اسلامی افغانستان خواهد شد و از این جهت نیز دارای اهمیت است.

سیری در اندیشه سیاسی علامه اقبال

هرچند بیشتر آثار به‌جای‌مانده از اقبال به صورت شعر است، همه آنها دارای صبغه سیاسی است. اقبال سعی نموده تا در این آثار، ضمن شرح و توصیف بحران، به حل و پاسخ مسائل بپردازد. در جایی از آثارش، وضعیت زمانه و جامعه را توصیف می‌کند و در جایی، سخن از آرمان‌شهر و راه رسیدن به آن را بیان می‌دارد. در واقع بستر و زمینه این اندیشه سیاسی، بحران فراگیری است که دامنگیر کشورهای مسلمان شده است و روز‌به‌روز از نظر اقبال عمیق‌تر می‌شود. مشاهده وضعیت انسان جدید و مشکلات او، اوضاع نابسامان شرقیان، به‌ویژه مسلمانان و تأثیرات همه‌جانبه غرب در ابعاد مختلف در بلاد اسلامی و در نتیجه نیاز به تجدید حیات انسان در شرق و غرب، بی دینی و الحاد در غرب و تأثیر آن بر فرهنگ شرقیان و حتی عقب‌ماندگی مسلمانان از اصول اساسی اعتقادی از عواملی بود که اقبال با الهام از آنها، اندیشه سیاسی خود را شکل داد (ذاکر اصفهانی، ۱۳۷۷: ۳۰۶).

برای شناخت این توصیف و راه‌حل مسئله اقبال باید به صورت مختصر به برخی از مهم‌ترین محورهای اندیشه سیاسی او اشاره شود:

وحدت و بیداری اسلامی

یکی از مؤلفه‌های اساسی اندیشه سیاسی اقبال، وحدت و بیداری است که با محور اسلام به دست می‌آید. اقبال در اشعار خود، ندای وحدت و بیداری سر داده و شرقیان به‌ویژه مسلمانان را به این دو مهم فراخوانده است؛ به طوری که به زعم برخی از متفکران وحدت و بیداری اسلامی، دو بال اندیشه سیاسی اقبال و عامل ماندگاری او در قلب مسلمانان جهان است (آرانی، ۱۳۹۳: ۱). بلی اقبال می‌خواست مسلمانان، یک ملت شوند تا چون اختر پریشان نباشند و صد گره بر کارشان نیفتد. از همین‌رو مسلمانان را یک ملت خوانده و وحدت جهان اسلام را در ملت و کشور خاصی محدود ندانسته است (پارسا، ۱۳۸۸: ۱۶۴). از این‌رو معتقد است که تنها مرز و بوم مسلمانان اسلام است و بس: قلب ما از هند و روم و شام نیست مرز و بوم ما به جز اسلام نیست (لاهوری، ۱۳۷۰: ۷۶)

مراد اقبال از امت اسلامی، یک جامعه جهانی به دور از همه مسائل طبقه، رنگ، نژاد،

ملیت، سرزمین و... بود و اساس این ملت را در تبعیت از پیامبر اسلام می‌دانست (Afzal dar, 2013: 78-79). اما به باور او، مسلمانان از اسلام و تعالیم پیامبر دوری گزیده‌اند و همین امر باعث انحطاط آنان شده است:

تا شعاع مصطفی از دست رفت قوم را رمز بقا از دست رفت
سوز او تا از میان سینه رفت جوهر آینه از آینه رفت
(لاهوری، ۱۳۷۰: ۸۷ و ۳۹۸)

از همین جهت اقبال ندای بیداری و بازگشت به خویشتن سر می‌دهد و مسلمانان را به وحدت و همگرایی فرامی‌خواند. در جهان‌بینی آرمانی اقبال، همه مسلمانان از یک اصل واحدند، زیرا آنچه مایه وحدت و برادری و یگانگی یک ملت می‌شود، وحدت در عقیده است، نه وحدت وطنی و محدوده جغرافیایی (مدرسی، ۱۳۷۹: ۲۶۳) و مؤلفه اصلی ایمان مسلمان را خدای واحدی می‌داند که چگونه زیستن را از طریق قرآن کریم به آنان ارشاد نموده است (khurram, 2019: 6).

اقبال می‌خواست مسلمانان از کرانه‌های اقیانوس اطلس تا اقیانوس هند و آسیای مرکزی، امت واحد شوند. متفکرانی مانند اقبال درست تشخیص داده بودند که علت بدبختی مسلمانان، پراکندگی آنان است (هاشمی، ۱۳۹۷: ۲۰۵). از همین‌رو اقبال پیوسته برای وحدت و بیداری مسلمانان تلاش می‌نمود و بنا بر قول جاوید اقبال، «او (علامه اقبال) سه راه برای اتحاد کشورهای اسلامی در نظر داشت: اول، تأسیس یک کشور بزرگ از مجموع کشورهای مسلمان که در حال حاضر آسان نیست؛ دوم، ایجاد فدراسیون یا کنفدراسیون که شامل کشورهای اسلامی باشد و آن نیز شاید ناممکن نباشد؛ و سوم، انعقاد قراردادها و موافقت‌نامه‌های فرهنگی، اقتصادی و نظامی بین کشورهای مسلمان که این راه بیشتر عملی به نظر می‌رسد و بر اساس همین اصول می‌توان رفته‌رفته تمام کشورهای اسلامی آزاد و مقتدر را به وحدت نزدیک کرد» (اقبال، ۱۳۷۲، ج ۲: ۸۷۳).

نگاه اقبال به غرب

یکی دیگر از اصول اساسی اندیشه سیاسی علامه اقبال، نگاه او به غرب یا اندیشه ضد استعماری و ستیز با غرب مادی‌گراست. او به غرب می‌تازد، زیرا تمدن آن را غرق در

مادی‌گرایی و به دور از معنویت می‌دانست. از این‌رو بنا بر قول استاد مطهری، او (اقبال) ضمن دعوت به فراگیری علوم و فنون غربی، مسلمانان را از هرگونه غرب‌گرایی و شیفتگی نسبت به «ایسم»‌های غربی، برحذر می‌داشت (مطهری، ۱۳۸۲: ۵۰)؛ زیرا او از نزدیک، مظاهر فرهنگی غرب را بررسی نمود و به تجزیه و تحلیل ارزش‌های برآمده از آن پرداخت و تذکر داد که شرقیان نباید بدون توجه به ارزش‌های حقیقی فرهنگ غرب، فریفته ظواهر آن شوند (ماکان، ۱۳۹۵: ۸۹). به باور اقبال در فرهنگ وارداتی غرب، چیزی برای تحکیم فردیت جوانان شرقی و انگیزه برای تحرک آنان وجود ندارد (جانسیز، ۱۳۸۸: ۲۶۳). از این‌رو جوانانی را که چشم به ظواهر فرهنگ غرب دوخته‌اند و به اعماق آن توجه ندارند، مورد انتقاد تند قرار می‌دهد:

علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ مغز می‌باید نه ملبوس فرنگ
(لاهوری، ۱۳۶۱: ۴۰۴)

اقبال در میان دو پایگاه متعصب که در جوامع آسیایی و آفریقایی در برابر غرب موضع گرفته‌اند، پایگاه سومی را اعلام می‌کند. آن دو پایگاه یکی می‌گوید باید کاملاً فرنگی شویم؛ باید تمدن غرب را پذیرفت و هرچه را در مغایرت با آن است، دور ریخت؛ و دومی با هرگونه اخذ و اقتباس از غرب دشمنی می‌ورزد (شریعتی، ۱۳۵۲: ۹۳-۹۴). اما اقبال، بخشی از فرهنگ و تمدن غرب را که مورد پسندش بود، در پوشش فرهنگ و تمدن شرقی-اسلامی مطرح نمود و حتی روی آوردن به آن را به منظور بهره‌وری نفی نکرده است (ماکان، ۱۳۹۵: ۸۹). او به ارزش‌های علمی غرب و تحقیقات و فعالیت‌های علمی آنان حرمت گذاشته و تلاش‌های خستگی‌ناپذیرشان را در مهار طبیعت می‌ستاید، اما جنبه‌های صرفاً ظاهری و جلوه‌های هیجان‌انگیز و فریبنده تمدن غرب را به شدت رد می‌نماید (جانسیز، ۱۳۸۸: ۲۶۲) و می‌گوید:

ای ز افسون فرنگی بی‌خبر فتنه‌ها در آستین او نگر
از فریب او اگر خواهی امان اشترانش را ز حوض خود بران
(لاهوری، ۱۳۶۱: ۲۹۱)

بازگشت به خویشتن

علامه اقبال پیوسته مخاطبان‌ش را به بازگشت به خویشتن و دوری از دیگران

فراخوانده، می‌خواست این خیال باطل را که گویا استعمار آورنده آبادانی و رفاه است از سر دور کنند و خود به فکر ایجاد روزگار مرفه باشند. او در اشعار خود بارها به این مهم (بازگشت به خویشتن) تأکید نموده و توسعه جوامع مسلمان را در گروی سعی و تلاش خودی دانسته است:

مثل آینه مشو محو جمال دگران از دل و دیده فروشوی خیال دگران
در جهان بال و پر خویش گشودن آموز که پریدن نتوان با پر و بال دگران
(لاهوری، ۱۳۷۰: ۲۵۴)

همین‌سان در ابیات زیر، راه نجات مسلمانان را تنها در بازگشت به خویشتن دانسته و «تکیه جز بر خویش کردن» را کافری خوانده است:

من فدای آنکه خود را دیده است عصر حاضر را نکو سنجیده است
غریبان را شیوه‌های ساحری است تکیه جز بر خویش کردن کافری است
(همان، ۱۳۶۱: ۴۰۵)

همچنین در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» که مهم‌ترین اثر اقبال است، در باب بازگشت به خویشتن آمده است: «در حال حاضر هر ملت مسلمان باید در عمیق‌ترین خود خویش فرو رود و موقتاً تمام توجه را تنها به خودش معطوف دارد، تا زمانی برسد که همه ملت‌های اسلامی، چندان نیرومند و صاحب قدرت باشند که بتوانند خانواده‌های زنده و مستقلاً بسازند» (همان، ۱۳۴۶: ۱۸۲). بلی اقبال می‌خواست که مسلمانان متکی به خود باشند و بدون هر نوع وابستگی به دیگران، خودکفا شوند:

تراش از تیشه خود جاده خویش به راه دیگران رفتن عذاب است
گر از دست تو کار نادر آید گناهی هم اگر باشد ثواب است
(همان، ۱۳۶۱: ۲۰۸)

اقبال بارها تأکید می‌کند که نباید تقدیر خود را به دست دیگران داد. باید به خود بازگشت و با اتکای به خود، جامعه مرفه ساخت و خوش زیست:

بیرون از سینه کش تکبیر خود را به خاک خویش زن اکسیر خود را
خودی را گیر و محکم گیر و خوش زی مده در دست کس تقدیر خود را
(همان، ۱۳۷۰: ۴۵۴)

نظریه خودی، اساس همه جنبه‌های فکر و فلسفه اقبال و محور مباحث عمده در «بازسازی تفکر دینی در اسلام» است (صمصام و خدایار، ۱۳۸۸: ۹۶۹). اقبال بنا بر جهان‌بینی عمیق خویش، انسان را موجودی بس عظیم و بزرگوار و خلیفه و نایب خداوند در زمین می‌داند و برای خودی انسان، ارزش بسیار قائل است (حقیقت رفیع، ۱۳۵۷: ۴۳). از همین رو نقشه مسیر ارائه داد و به نقاط عطف مختلفی اشاره کرده است که باید قبل از رسیدن به مقصد نهایی زندگی طی شود. مقصد نهایی، نقطه‌ای است که انسان «خود» را بشناسد و به انسان کامل تبدیل شود (9: khurram, 2019).

احیای اندیشه دینی و اصلاح جامعه

بازسازی اندیشه دینی و اصلاح جامعه نیز جزء مؤلفه‌های اساسی اندیشه سیاسی علامه اقبال است. او در این زمینه فراوان تلاش نموده است و بخشی از برآیند این تلاش‌ها، تدوین کتاب «بازسازی اندیشه دینی یا احیای فکر دینی در اسلام» است. اقبال تنها راه نجات انسان‌ها به‌ویژه مسلمان‌ها را احیا و بازسازی اندیشه دینی مطابق اقتضای زمان و مکان دانسته (ذاکر اصفهانی، ۱۳۷۷: ۳۰۷) و مقصود او از این مهم، بازنگری، بازفهمی، تجدیدنظر، اصلاح و پیراستن دین است. اقبال به عنوان نواندیش دینی، ضمن حفظ هسته مرکزی دین، سعی بر زدودن لطمه‌های هول‌انگیز خرافه و واپس‌گرایی از بدنه دین داشته است. به باور او، فتاوی‌ای که در گذشته صادر شده، با اوضاع همان زمان سازگار بوده و شرایط امروز تغییر یافته است. لذا با توجه به اوضاع کنونی جهان باید توجه بیشتری به مسائل دینی مبذول گردد (ماکان، ۱۳۹۵: ۱۲۸-۱۲۹)؛ مانند حل و فصل مسائل فقهی بر اساس اقتضای زمان و نیازهای موجود توسط فقها، وکلا و قضاتی که با اصول فقه اسلامی شناخت کامل دارند (اقبال، ۱۳۷۲، ج ۲: ۸۶۷). او همچنین باورمند به تفسیر آیات قرآن کریم با توجه به اوضاع و شرایط زمانه بود (48: Sultana, 2002). از همین جهت استاد مطهری، او را قهرمان اصلاح در جهان اسلام خوانده (مطهری، ۱۳۸۲: ۴۹) و سعیدی‌پور می‌گوید: «کسان دیگری نیز در عصر او [اقبال] به فعالیت‌های اصلاحی دست زدند، اما نوع و کیفیت دستگاه فلسفی فکری و منظومه معرفتی اقبال، او را از دیگران متمایز ساخته بود» (سعیدی‌پور، ۱۳۸۴: ۹۳). دکتر شریعتی نیز در کتاب «ما و اقبال»، علامه اقبال را انسان علی‌گونه معرفی می‌کند و تذکر می‌دهد که اقبال به اوضاع

جامعه بشری و اسلامی می‌اندیشید و برای نجات و بیداری و آزادی جهاد می‌نمود (شریعتی، ۱۳۸۸: ۴۶).

از نگاه اقبال، اگر هدف جهان بشری، برقراری امنیت و صلح جوامع مختلف انسانی منظور شود و بتواند هیئت‌های اجتماعی موجود آنها را دگرگون نموده، یک سازمان وسیع اجتماعی ایجاد کند، به جز نظام اسلامی، هیچ نظام اجتماعی دیگر نمی‌تواند در دامنه‌ی اندیشه جایگزین گردد؛ زیرا به باور اقبال، اسلام تنها فراخواننده‌ی اصلاح اخلاق بشر نیست، بلکه در زندگی اجتماعی بشرخواهان، یک انقلاب تدریجی ولی در عین حال اساسی نیز می‌باشد که هدف ملی و نژادی او را یکسر تغییر داده و در ضمیر، انسانیت صرف را تولید می‌نماید (اکرم، ۱۳۹۴: ۲۴۷). علت این تأکید علامه اقبال به نظام اسلامی ناشی از اعتقاد عمیق او به دین و فهم اساسی او از دین بود. از نگاه او، بدون دین، یک سیستم اجتماعی قادر به انجام درست کارها نخواهد بود. از همین‌رو تلاش خود را بر احیای اندیشه اسلامی و حمایت جامعه اسلامی متمرکز نمود (Afzal dar, 2013: 81).

اندیشه اساسی و اصلی اقبال این بود که نظم اجتماعی در اسلام بر پایه یکتاپرستی (توحید) - که خود چکیده و گوهر برابری، همبستگی و آزادی است - گذارده شده است. برابری پیش از هر چیز، برابری انسان‌ها در پیشگاه خداوند است (ساکت، ۱۳۸۵: ۴۳۳-۴۳۴). برادری بر اساس اشتراک در ایمان به خدا و پیامبر او و مساوات در گوهر انسانی، حذف امتیازات قومی و فرقه‌ای و برابری در برابر قانون و فرصت‌های زندگی است، که جامعه در اختیار افراد قرار می‌دهد (مجدالدین، ۱۳۸۴: ۲۲۴).

از نگاه اقبال، انسان دارای یک خود بزرگ‌تر است و آن خود بزرگ‌تر جامعه‌ای است که این انسان به او تعلق دارد. اقبال، جامعه را برای انسان از این‌رو ضروری می‌داند که انسان می‌تواند در جامعه به‌درستی رشد نماید و در جامعه است که می‌تواند مأموریت و خواست‌های خود را تحقق بخشد. اقبال برای فرد و جامعه اهمیت یکسان قائل است. او پیوند میان فرد و جامعه را الزامی دانسته، معتقد است که این دو به رشد یکدیگر کمک می‌کنند. از این‌رو است که هر دو را مکمل یکدیگر می‌داند. اقبال، جامعه را یک نعمت برای فرد دانسته است؛ زیرا به باور او در جامعه است که شخصیت افراد رشد می‌کند و به کمال می‌رسد. او همچنین افراد را واحدهای اساسی جامعه دانسته است که جامعه را شکل و سامان می‌دهند (paray & fulware, 2021: 10). از همین‌رو ارتباط فرد با جامعه را

رحمت دانسته و تأکید به اشتراک در آن نموده است:

فرد را ربط جماعت رحمت است جوهر او را کمال از ملت است
تا توانی با جماعت یار باش رونق هنگامه احرار باش
(لاهوری، ۱۳۷۰: ۵۸)

روی هم رفته اقبال برای اصلاح اجتماعی جامعه، افراد را تربیت می کند و از آن افراد اجتماعی می سازد که هر «خود» تابناکی در جامعه خویش (بی خود) می شود، در جامعه گم و فنا می گردد و آنگاه از خودهای در یکدیگر گم شده، جامعه خودیافته بزرگی به وجود می آید (حقیقت رفیع، ۱۳۵۷: ۴۵). از نگاه او، انسان برای کمال شخصیت خود و پیشرفت جامعه باید ظرفیت، قدرت و امکانات ذاتی خود را درک نماید. اقبال، ظهور و سقوط ملت‌ها را ناشی از درک و انکار کردن «خود» دانسته است. به این مفهوم که اگر خود را درک کردند، به رفاه و آسایش و تمدن می‌رسند؛ اما اگر خود را انکار نمودند، دچار زوال و انحطاط می‌شوند (paray & fulware, 2021: 11). از این‌رو در برابر رنگ باختن جامعه اسلامی، خودشناسی انسان (اثبات خودی) و خودشناسی، وظیفه انسان در برابر اجتماع را به عنوان چاره‌ای اصلی مورد نگرش و بررسی قرار می‌دهد.

آرمان شهر علامه اقبال

آرمان شهر یا جامعه ایده‌آل از مؤلفه‌های اساسی اندیشه سیاسی علامه اقبال است که در شعر او به نام مرغدین به تصویر کشیده است. جامعه مورد نظر اقبال آن است که در آن، نظم اجتماعی بر منافع جامعه، بیشتر از منافع فردی تأکید داشته باشد و به نابرابری اجتماعی و سرکوب اعتراض نماید (Ahmad, 2018: 313). از نگاه او، مرد کامل یا ابرمرد می‌تواند چنین جامعه‌ای را ایجاد نماید که در آن آزادی، برابری و عدالت وجود داشته باشد (Qazi, 2013: 90). انسان کامل یا ایده‌آل اقبال دارای صفات خداپسندانه است و صفات خداپسندانه باعث تقویت شخصیت او می‌شود و به آن قوام می‌بخشد. انسان ایده‌آل اقبال، اسیر سرنوشت نشده است، بلکه قدرت و توانایی‌های بسیاری در درونش نهفته است که او را به اهدافش می‌رساند (Abdul Razak, 2011: 378-380).

همان‌طور که ذکر شد، جامعه ایده‌آل و مورد نظر اقبال در قالب ویژگی‌های یک شهر خیالی به نام «مرغدین» معرفی می‌شود (مجدالدین، ۱۳۸۴: ۲۲۶). این شهر دارای ظاهر زیبا و طبیعت منزّه است:

مرغ‌دین و آن عمارات بلند من چه گویم زان مقام ارجمند
برطبیعت دیوماشین چیره نیست آسمان‌ها از دخان‌ها تیره نیست
(لاهوری، ۱۳۷۰: ۳۲۹)

در آرمان‌شهر اقبال هم نظم فکر و اندیشه‌ای جاری است و هم نظم عملی و اجتماعی و هیچ تضادی بر اساس این نوع وحدت‌گرایانه وجود ندارد. در این اندیشه انسان علی‌رغم داشتن ایدئولوژی الهی، موجود مجبور و عاجز و ناتوان نیست، بلکه به قول «آن‌ماری شیمل»، اقبال در اندیشه خود نوعی اومانیزم اسلامی را ترویج می‌کند که ارزیابی مجددی از انسان بر اساس اصول اسلامی است. همین نظم و تفکر وحدت‌گرایانه همان‌طور که در ساحت اندیشه بروز می‌یابد، در ساحت عمل نیز در آرمان‌شهر نمود پیدا می‌کند. اقبال برای آگاهی مردم نسبت به استعمار و وضعیت سرزمین خود دست به تلاش گسترده زد و با نشان دادن مشکل، راه‌حل یا آرمان‌شهر را در گرو تلاش همه‌جانبه و مستمر بر اساس اهداف و اصول متفاوت خویشتن خویش دانست. هدف او در این تلاش گسترده، تحقق آرمان‌شهری است که شرقی بی‌شباهت به غرب، اما نه مانند شرق گذشته است، بلکه یک شرق تازه که مردمانی که در آن زندگی می‌کنند، مردمان تازه و واقف به اسرار خودی باشند؛ یعنی کسانی که نیروی درونی خود را بازشناخته و بر آن متکی گردیده و از طریق خودآگاهی به شناخت درست زندگی دست یافته باشند. حاکم آرمان‌شهر از همه ویژگی‌ها و کمالات ظاهری و باطنی انسانی برخوردار بوده و دارای تفکر و اندیشه راستین و فلسفی می‌باشد و در عمل نیز خوش‌کلام و سخت‌کوش است (حسنی‌فر، ۱۳۹۷: ۵۷-۵۶).

آرمان‌شهر اقبال دارای آزادی، عدالت و هماهنگی جهانی است. در این جامعه همه انسان‌ها برابرند و هیچ‌گونه اشرافیت، طبقه ممتاز و نظام طبقاتی وجود ندارد (ساکت، ۱۳۸۵: ۱۱).

تأثیر اندیشه سیاسی علامه اقبال بر حزب جمعیت اسلامی افغانستان

جمعیت اسلامی افغانستان

جمعیت اسلامی افغانستان در ادامه سازمان جوانان مسلمان یا نهضت اسلامی افغانستان شکل گرفت و رهبری این جریان را برهان‌الدین ربانی که از قوم تاجیک بود،

به عهده داشت. جمعیت اسلامی نسبت به سایر احزاب، ویژگی‌های بیشتری برای مطرح شدن و حمایت کشورهای خارجی داشت. شهید عبدالقادر ذبیح‌الله، احمدشاه مسعود، طارق، اسماعیل خان و نیک‌محمدخان هزاره و برهان‌الدین ربانی از فرماندهان و رهبران نامدار جمعیت اسلامی بودند (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۱۶۲-۱۶۱).

این جریان که در اخراج نیروهای شوروی، نقش برآزنده داشت، در تبنانی با دیگر جریان‌های اسلام‌گرای افغانستان، حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان را در ۱۳۷۱ ه. ش سرنگون نمود و متعاقب آن حکومت جمهوری اسلامی افغانستان را شکل داد (بیگزاد، ۱۳۹۸: ۶۱). اما اختلافات میان جریان‌های اسلام‌گرا، عمر این حکومت را کوتاه نمود و زمینه ظهور و رشد جریان طالبان را فراهم ساخت؛ به طوری که طالبان در ۱۳۷۵ وارد کابل شدند و کابینه حکومت جمهوری اسلامی افغانستان به شمال و شمال شرق کشور نقل مکان نمود. هرچند با گذر زمان قلمرو دولت جمهوری اسلامی افغانستان کوچک‌تر می‌شد، به عنوان حکومت رسمی افغانستان از طرف کشورها به رسمیت شناخته می‌شد. سرانجام با حمله آمریکا به افغانستان و شکست طالبان، حامد کرزی در اجلاس بن به عنوان رئیس دولت موقت افغانستان گماشته شد و برهان‌الدین ربانی، رهبر جمعیت اسلامی که از ۱۳۸۱-۱۳۷۱ ریاست جمهوری اسلامی افغانستان را عهده‌دار بود، در اول دی ۱۳۸۱، حکومت را به اداره موقت افغانستان تحویل نمود.

استاد ربانی در ۲۹ شهریور ۱۳۹۲ ه. ش با حمله انتحاری در منزلش واقع در شهر کابل به شهادت رسید و رهبری جمعیت اسلامی افغانستان به دوش فرزند او (صلاح‌الدین ربانی) گذاشته شد. اما دیری نگذشت که اختلافات میان اعضای رهبری این جریان بالا گرفت، به حدی که در ۱۳۹۹ ه. ش منجر به انشقاق این حزب بزرگ اسلام‌گرای افغانستان به دو شاخه (جمعیت اسلامی با رهبری صلاح‌الدین ربانی و جمعیت اسلامی با رهبری استاد عطا محمد نور) شد.

تأثیر اندیشه سیاسی علامه اقبال بر جمعیت اسلامی از رهگذر ایدئولوگ این جریان
با وجود رهبران و شخصیت‌های مختلف حزب جمعیت اسلامی، برهان‌الدین ربانی که دست‌کم چهار دهه رهبری این حزب را به عهده داشت، جایگاه ممتاز و ویژه‌ای در تاریخ این جریان دارد؛ به طوری که می‌توان او را ایدئولوگ این حزب نامید. ربانی، بخش بزرگی از جهاد افغانستان علیه شوروی را رهبری نمود و در واقع عامل کلیدی این

پیروزی، رزمندگانی بودند که تحت رهبری این شهید قرار داشتند. شهید احمدشاه مسعود، شهید سید نجم‌الدین واثق، شهید ذبیح‌الله مجاهد و... از جمله فرماندهان و رزمندگان مشهور تحت رهبری برهان‌الدین ربانی بودند. استاد ربانی به شدت ضد استعمار و مخالف سرسخت حضور اجانب در افغانستان بود؛ انسان که گفته است: «استعمار و مزدوران آن را از وطنتان برانید. این خاک مسلمان‌هاست. در اینجا قرآن باید حکومت کند. شما در راه خدا به خاطر کسب رضای او جهاد کنید» (ربانی، ۱۳۹۹ الف: ۱۴۹).

همچنین استاد ربانی در باب تهاجم فرهنگی چنین گفته است: «خطر تهاجم فرهنگی جدید که با هجوم سپاهیان مغرب‌زمین تحت پوشش مبارزه با تروریسم، نسل جوان ما را مورد تهدید قرار داده است و با انقلاب اطلاعات، هجوم افکار و اندیشه‌ها و پخش و نشر انواع مختلف معلومات سمعی، تصویری و نوشتاری که بیشتر آنها جنبه تجارتي و هدف ویرانگری دارند، اخلاق و ارزش‌ها را نشانه گرفته‌اند» (همان: ۱۸۳). ربانی همانند اقبال به استعمار و تهاجم فرهنگی آن تاخته، اما استفاده از علم و فناوری آن را الزامی دانسته است: «جامعه ما به فراگیری علم و تکنولوژی معاصر به عنوان یکی از مهم‌ترین رمز بقای ملت‌ها، سخت نیازمند است» (همان: ۲۰۶). چنان‌که در سیر گذرا در اندیشه سیاسی اقبال گفته شد، او نیز به استفاده از علم و تکنولوژی غرب تأکید نموده است. این همسانی دیدگاه می‌تواند مصداقی از مؤثر بودن اندیشه سیاسی اقبال بر ایدئولوگ جمعیت اسلامی افغانستان و از رهگذر او بر دیگر اعضای این جریان باشد.

افزون بر آنچه ذکر شد، استاد ربانی همانند علامه اقبال بر وحدت و همبستگی تأکید می‌نمود. او درباره وحدت مجاهدین می‌گوید: «همبستگی و اتحاد خود را حفظ کنید، چون خداوند رزمندگان متعهدی را که در صفوف فشرده و مستحکم مبارزه می‌کنند، دوست دارد» (همان: ۱۳۴). همچنین استاد ربانی، آزادی را نیز یکی از مبنای اسلام، موهبت الهی و حق انسانی دانسته و دفاع از آن را وجیبه اسلامی (همان: ۱۱۴). از دید او، درس آزادی و حریت از نخستین نواهای ملکوتی دین مقدس اسلام است که به گوش پیروان آن رسیده است (بیگزاد، ۱۳۹۸: ۱۰۹). اقبال نیز آزادی را در قالب شعر فریاد زد و به مسلمانان و همه انسان‌های در بند تأکید نمود که زنجیرهای استعمار و اسارت را بشکنند.

استاد ربانی، «آرزوی برپایی حکومتی را داشت که بر مبنای ارزش‌های دینی، عدالت

اسلامی و خواست مردم استوار باشد. حکومت اسلامی در اندیشه سیاسی او کانون عدالت، صلح و امن و آزادی و استقلال است» (بیگزاد، ۱۳۹۸: ۱۰۱). علامه اقبال نیز خواهان برپایی حکومت اسلامی مبتنی بر ارزش‌های دینی، عدالت و استوار بر خواست‌های مردم بود تا حق همگان را یکسان ادا نماید.

به باور استاد ربانی، نظام اسلامی از خودسازی و انسان‌سازی شروع می‌شود و در گام دوم به بهتر شدن زندگی مردم می‌پردازد (ربانی، ۱۳۹۹ الف: ۱۵۴). چیزی که علامه اقبال نیز در اشعار و آثار خود آن را بارها بازتاب داده است. با بازگشت به خویشتن، خودسازی و در نهایت با سعی و تلاش این خودی‌های ساخته و پخته‌شده جامعه مطلوب شکل می‌گیرد.

استاد ربانی نه تنها به فکر کشور خویش، بلکه همانند علامه اقبال به فکر تمام ممالک اسلامی بوده، خواهان آزادی و استقلال در این کشورها بود. همان‌طور که در کتاب «پیغام رهبر» آمده است، وی به مسئله فلسطین و کشمیر می‌پردازد و از آغاز قیام مجدد مردم کشمیر سخن می‌راند و تذکر می‌دهد که: «اینک این قیام با الهام از جهاد اسلامی ملت افغانستان آغاز گردیده است» و در ضمن شعری از علامه اقبال را می‌خواند که آسیا را یک پیکر و ملت افغانستان را دل آن خوانده است (همان، ۱۳۹۹ ب: ۳۷-۳۸). در ادامه از بیداری ملت‌های اسیر و در بند و گسترش قیام‌های آزادی‌بخش در میان مسلمانان چنین تذکر می‌دهد:

«بار دیگر جهان شاهد بیداری و قیام ملت‌های اسیر و در بند است. شراره‌های فروزان این قیام با الهام از تصامیم آزادی‌بخش اسلام... در میان ملت‌های مسلمان سر کشیده و گسترش می‌یابد. این موج بنیان‌برانداز در افغانستان، طلسم قشون سرخ را درهم شکست و سرانجام تاروپود فرسوده کمونیسم را در جهان از هم پاشانید. این سیلاب خروشان در سرزمین ایران، ریشه‌های استعمار غرب و پایه‌های استبداد نظام پهلوی را نابود کرد و با گذشت هر روز، دامنه این نهضت جهانی گسترده‌تر می‌شود... در زادگاه شاعر شوریده‌حال علامه اقبال، در آن عهدی که هنوز سایه‌های سیاه و شوم استعمار بر نیم‌قاره هند مسلط بود، در یکی از روزهای بهاری که خطه جنت نظیر کشمیر، غرق گل و لاله بود با اشعار زیبا و دلکشش... پس از توصیف مناظر زیبا و سحرآفرین کشمیر، از غفلت مسلمانان کشمیر، شکوه‌ای سرداده و چنین سروده بود:

خوشا روزگاری خوشا نوبهاری نجوم پرن رست از مرغزاری...
تو گویی که یزدان بهشت برین را نهاده است در دامن کوهساری
که تا رحمتش آدمی زادگان را رها سازد از محنت انتظاری
شاعر انقلابی، این اسیران محروم را که به قیام و عصیان دست نمی‌زنند مورد عنایت
قرار داده و اهل دیار خویش را در کشمیر چنین خطاب می‌کند:

کشیری که با بندگی خو گرفت بتی می‌تراشد از سنگ مزاری
ضمیرش تهی از خیال بلندی خودی ناشناسی ز خود شرمساری
بریشم قبا جامه از محنت او نصیب تنش جامه‌ای تارتاری
از آن می‌فشان قطره‌ای بر کشیری که خاکسترش آفریند شراری
اما تو ای اقبال، دیگر امروز در آرامگاهت راحت بخواب. اهل کشمیر سر از خواب
غفلت برداشته‌اند. در سرزمین زیبا و خطه جنت نظیر، شور انقلابی بلند و شیپور آزادی
آهنگ تندی سر داده است... اکنون می‌سزد به زبان شعری که در حق شاعر هم‌وطنت
غنی کشمیری سروده‌ای، به قیام هم‌وطنان شورشگر و جوانان انقلابی امروزی‌ات فخر و
مباهات کنی، که گفته‌ای:

اصلشان از خاک دامنگیر ماست مطلع این اختران کشمیر ماست
خاک ما را بی‌شرر دانی اگر بر درون خود یکی بگشا نظر...
این همه باد است کز تأثیر او کوهسار ما بگیرد رنگ و بو
آری، اکنون رنگ و بوی دیگری بر کهساران کشمیر حاکم است؛ ملت محکوم
کشمیر دیگر نمی‌خواهد در زنجیر محکومیت به سر برد و این حق طبیعی آنان است»
(ربانی، ۱۳۹۹: ۱۰۵-۱۰۸).

استاد ربانی با افکار و اشعار اقبال آشنایی داشته و چنان‌که شرح آن رفت، در
سخنرانی‌های خود به اشعار و افکار علامه اقبال استناد می‌نموده است، که این خود
مصادق بارزی از تأثیر اندیشه اقبال، به‌ویژه اندیشه سیاسی او بر استاد برهان‌الدین ربانی
و از رهگذر او بر جمعیت اسلامی افغانستان است. افزون بر این محمد اکرام، اندیشمند
عضو ارشد و یکی از نخبگان و نویسندگان جمعیت اسلامی افغانستان می‌گوید: «به یاد
دارم که شهید استاد ربانی، رهبر جمعیت اسلامی افغانستان در نشست‌های که در پشاور

برگزار می‌شد و در آن نشست‌ها، مجاهدین و مهاجرین شرکت می‌نمودند، اشعار اقبال را که بیشتر پیام آزادی داشت، به خوانش می‌گرفت؛ و همچنان جهت‌انگیزه و روحیه دادن و بسیج نمودن مجاهدین، اشعار او را می‌خواند و به آن تأکید می‌نمود» (مصاحبه با محمداکرام اندیشمند، ۱۳۹۹/۱۱/۱۶).

تأثیر اندیشه سیاسی علامه اقبال بر جمعیت اسلامی با واکاوی نشریه‌های این جریان در زمان جهاد و مقاومت

برخی از تأثیرات اندیشه سیاسی علامه اقبال بر جمعیت اسلامی را می‌توان در نشریه‌های متعلق به این جریان به‌ویژه در زمان جهاد و مقاومت مشاهده نمود. در جریده فتح (ارگان نشریاتی جمعیت اسلامی افغانستان) مقاله‌ای با عنوان «به یادبود صد و شانزدهمین سالروز پیدایش حکیم امت علامه اقبال، شاعر پرشور و بیداری که با فریادهای آتشین، امت اسلامی را از خواب گران بیدار و با شمشیر زبان، فرهنگ پوسیده غرب و استعمارگران را زد» به نشر رسیده است، علامه اقبال را مردی از سلاله هابیل دانسته که با این رباعی، افکار گنبدیده قومیت را کوبیده است:

تو ای کودک‌منش خود را ادب کن مسلمان‌زاده‌ای ترک نسب کن
به رنگ احمر و خون و رگ و پوست عرب نازد اگر ترک عرب کن

از نگاه نویسنده، علامه اقبال ما را از تیشه زدن به ریشه خود وامی‌دارد و متوجه آیه «انما المومنون إخوه» می‌سازد. همچنین تذکر داده است: «برای اینکه با خلق خدا همسفر گردیم، باید به دیار افکار بلندپرواز اقبال از طریق کشتی شعرش ره جسته تا از مضمون ضمیر پاکش آگاه و لمح‌های چند در پناه سروده‌های گرمش بیاساییم». این نوشتار، اقبال را مردی دانسته که تجارب روزگار را درنور دیده و خویشتن را با جامعه اسلامی انسانی، بافته می‌دیده است. نویسنده، علامه اقبال را معلم دانا، نویسنده بزرگ و مفسر توانا و سیاستش را اسلامی و مدبرانه دانسته و معتقد است که اندیشه او، تحول بزرگی در عرصه افکار بشریت ایجاد نموده است. در ادامه، چند بیت از شعر علامه اقبال را که تأکید بر وحدت مسلمانان و رهایی از ملت و وطن‌گرایی دارد، آمده است:

ما مسلمانیم و اولاد خلیل از ابیکم گیر اگر خواهی دلیل
اصل ملت در وطن دیدن که چه باد و آب و گل پرستیدن که چه

بر نسب نازان شدن نادانی است حکم او اندر تن و تن فانی است
(ظهیر، ۱۳۷۱: ۳)

افزون بر آنچه ذکر شد، نشر مقالاتی در باب اقبال و نیز استناد و ارجاع به اندیشه‌های او، به‌ویژه اندیشه سیاسی او و همچنین نشر اشعار حماسی او در جراید و نشریه‌های جمعیت اسلامی بیانگر تأثیر اندیشه سیاسی اقبال بر جریان یادشده است. افکار اقبال به‌ویژه اشعار او در زمان جهاد و مقاومت در این نشریه‌ها، بازتاب گسترده داشته و به رزمندگان این جریان، انگیزه و روحیه بیشتر می‌بخشیده است. سید عنایت‌الله شاداب، استاد دانشگاه کابل و عضو ارشد جمعیت اسلامی افغانستان نیز معتقد است که اشعار حماسی اقبال بر رزمندگان جمعیت اسلامی افغانستان در زمان جهاد و مقاومت، تأثیر بسزا داشته است؛ مانند این شعر او:

مسلمان را بدآموز است این عصر شب ابلیس را روز است این عصر
به دامانش مثال شعله پیچم که بی‌ساز است و بی‌سوز است این عصر

آقای شاداب معتقد است که به طور کلی اندیشه سیاسی اقبال بر جریان‌های اسلامی به‌ویژه جمعیت اسلامی افغانستان، نقش ارزشمندی داشته است (مصاحبه با سید عنایت‌الله شاداب، ۱۴۰۰/۰۱/۲۶).

همچنین آقای خلیل هدف، یکی از اعضای ارشد جمعیت اسلامی می‌گوید که در نشریات متعدد این حزب (جمعیت اسلامی افغانستان)، اندیشه سیاسی اقبال به‌خصوص اشعار بیدارگرایانه او، بازتاب داشته و مؤثر واقع شده است. به باور آقای هدف، جمعیت اسلامی بیشتر از دیگران از اندیشه اقبال استفاده بهینه نموده است. از منظر آقای هدف، اقبال با فکر و اندیشه و اشعار آزادی‌خواهی و بیدارگری و تفکر احیاء خود در مبارزات اسلامی در افغانستان، جایگاه خود را حفظ دارد (مصاحبه با دکتر خلیل هدف، ۱۳۹۹/۱۱/۲۶).

روی هم رفته مصداق دیگری از تأثیرگذاری اندیشه سیاسی علامه اقبال بر جمعیت اسلامی افغانستان، نشر دو مقاله با عناوین «تصور ابلیس در ادیان و ادبیات و در شعر اقبال» و «تأثیرات فلسفی سید جمال‌الدین افغانی بر اقبال لاهوری» است که در شماره‌های از مجله «میثاق خون» (ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان) آمده است. در ادامه مقاله دوم، درباره اندیشه‌های علامه اقبال نیز شرح مختصری صورت گرفته است. از احیای

فکر دینی یا بازسازی اندیشه دینی در اسلام، سرودهای او در جاویدنامه و... سخن رفته و اقبال را در صف شاه ولی الله دهلوی و سید جمال قرار داده است. همچنین شعری از علامه اقبال نشر نموده که به وحدت جهان اسلام تأکید دارد و ناسیونالیسم را طرد می کند:

تو اگر داری تمییز خوب و زشت دل نه بندی با کلوخ و سنگ و خشت...

همچنین در این مقاله آمده است که «پیغام روح پرور سید جمال الدین افغانی و

محمد اقبال لاهوری امروز هم مشعل راه ما خواهد بود» (ذوالفقاری، ۱۳۷۰: ۴۵-۴۹).

اندیشه سیاسی اقبال و شعر او بر شعرای جمعیت اسلامی نیز تأثیرگذار بوده است. چنان که در گفت و گویی که نشریه مجاهد با یکی شاعران جوان جمعیت اسلامی به نام «مستمند» انجام داده با عنوان «شعر و عشق با هم رابطه دارند»، آقای مستمند ضمن پردازش به ابعاد مختلف شعر و شعرای مشهور زبان فارسی از علامه اقبال نیز نام برده و گفته است: «علامه اقبال لاهوری را بر همه ترجیح می دهم. من عقیده دارم که علامه اقبال گرچه زاده هندوستان بود، اما انقلاب عظیم در جهان شعر به وجود آورد و دارای سبک خاص بود. او شاعر اسلام بود و اشعارش را وقف بیداری مسلمانان جهان نمود» (مستمند، ۱۳۶۷: ۶). این گزاره، تأثیر اندیشه بیدارگرایانه اقبال را بر مصاحبه شونده و از رهگذر او بر مخاطبان متعلق به جمعیت اسلامی نشان می دهد.

تأثیر اندیشه سیاسی علامه اقبال بر جمعیت اسلامی از منظر صاحب نظران این جریان
در مصاحبه های که با چند تن از صاحب نظران جمعیت اسلامی صورت گرفت، اذعان نمودند که اندیشه سیاسی علامه اقبال بر جمعیت اسلامی تأثیر قابل توجه داشته است. محمد اکرام اندیشمند نویسنده، پژوهشگر و عضو ارشد این جریان می گوید: «با توجه به آزادگی و روح آزادمندی که در اشعار اقبال وجود دارد، طبیعی بود که در دوران جهاد مورد توجه و علاقه مجاهدین قرار گیرد. بخصوص جمعیت اسلامی افغانستان و رهبری این حزب و فرماندهان تحصیل یافته این جریان با اشعار اقبال بیشتر از دیگران توجه و علاقه داشتند، که یکی از آن میان، شهید احمدشاه مسعود، قهرمان ملی افغانستان بود» (مصاحبه با محمد اکرام اندیشمند، ۱۳۹۹/۱۱/۱۶).

به همین ترتیب بنا بر گزارشی از «روزنامه ماندگار» به نقل از مرحوم حیدری وجودی، شاعر نام آشنای کشور افغانستان، از علاقه مند بودن مارشال محمدقسیم فهیم،

یکی از اعضای ارشد جمعیت اسلامی و فرمانده مشهور این جریان، به اشعار و نوع فکر علامه اقبال لاهوری تذکر رفته است؛ به طوری که او همواره اشعار اقبال را در حافظه داشته است (ر.ک: وجودی، ۱۳۹۳). روی هم رفته اکثر نیروهای تحصیل یافته مجاهدین به ویژه جمعیت اسلامی افغانستان از افکار و اشعار اقبال در بیانات و بحث های خود که مخصوصاً درباره جهاد و جهادگری ارائه می شد، استفاده می نموده اند (مصاحبه با محمداکرام اندیشمند، ۱۳۹۹/۱۱/۱۶).

همچنین آقای هدف، اقبال را یک انسان آگاه و بیدار خواند و او را از محدود شخصیت های جهان اسلام دانست که تا پایان عمر از طریق کارهای فکری و با زبان شعر برای بهبود وضعیت جهان اسلام تلاش نمود. او افکار جاویدان خود را ثبت تاریخ نمود، که تأثیر آن نه تنها برای شبه قاره و افغانستان، که بر جهان تأثیر گذاشت. آقای هدف، اندیشه سیاسی اقبال را از لحاظ بیدارگری و حماسه آفرینی و مقاومت در برابر استعمار و احیای فکر اسلامی بر جمعیت اسلامی فوق العاده مهم و تأثیرگذار دانست. او می گوید: «در دوران جهاد علیه رژیم کمونیستی و تجاوز شوروی از اشعار اقبال و اندیشه او استفاده می شد. جمعیت اسلامی بیشتر از دیگران از اندیشمندان اسلامی همانند علامه اقبال در کارها و فعالیت های فرهنگی خود استفاده می نموده است» (مصاحبه با دکتر خلیل هدف، ۱۳۹۹/۱۱/۲۶). نظریه های صاحب نظران یادشده که خود از اعضای ارشد جمعیت اسلامی و جزئی از نخبگان این جریان هستند به وضوح می رساند که اندیشه سیاسی اقبال بر این جریان به ویژه در زمان جهاد و مقاومت، تأثیر بسزا داشته است.

تأثیر اندیشه سیاسی علامه اقبال بر حزب حرکت اسلامی افغانستان حرکت اسلامی افغانستان

گروهی از علمای افغانستان در قم پس از صحبت های زیاد به این توافق رسیدند که شیخ آصف محسنی را که در سوریه به سر می برد، دعوت نمایند تا برای تنظیم امور جهاد به قم بیاید. وی پس از تلگرام علما، دمشق را به قصد قم ترک کرد و در سال ۱۳۵۸، تشکیلات حرکت اسلامی افغانستان را تأسیس و اعلام موجودیت نمود. حرکت اسلامی افغانستان به عنوان نخستین حزب شیعی در افغانستان اظهار وجود کرد (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۲۵۹).

حرکت اسلامی با یک بینش سختگیر مذهبی و تفکر واقع‌بینانه سیاسی به راه افتاد و با کاروان اصل علم و عمل همراه شد و برای رسیدن به دو هدف اساسی، سرنگونی نظام کمونیستی و اقامه حکومت اسلامی با تمام تلاش و کوشش به پیش تاخت و با شرکت شخصیت‌های مذهبی و مردمی دارای پایگاه مردمی خاصی شد؛ به طوری که در هجده ولایت کشور دارای پایگاه‌های مقاومت مردمی بود (خسروشاهی، ۱۳۷۰: ۲۴). عمدتاً طرفداران این جریان در شهرهای کابل و قندهار، میان قزلباش‌ها و تاجیک‌های شهرنشین می‌باشد (رسولی، ۱۳۹۶: ۱۴۴).

تأثیر اندیشه سیاسی علامه اقبال بر حرکت اسلامی از رهگذر ایدئولوگ این جریان مرحوم محسنی عالم، فقیه و پژوهشگر برجسته شیعی افغانستانی و ایدئولوگ حرکت اسلامی افغانستان بود که بیش از صد جلد اثر چاپ‌شده و ده‌ها اثر چاپ‌نشده از خود بجا گذاشته است. او مورد احترام شیعه و سنی این کشور بود؛ زیرا همواره در مورد تقریب مذاهب و اتحاد مسلمانان سخن می‌گفت و هر نوع اختلاف میان آنان را مردود و ناروا می‌دانست؛ و احترام نمودن مسلمانان به مذاهب و عقاید همدیگر و اجتناب از تحریک احساسات یکدیگر را بهترین زمینه اتحاد میان آنان دانسته است (محسنی، ۱۳۸۷ الف: ۴۸). به باور او، «یگانه صلاح و مصلحت امت اسلامی و پیروان دین در وحدت اهل قبله و پایداری بر موضع دین در جهت و سمت قبله است» (همان، ۱۳۹۱: ۱۷). او ضمن اینکه به وحدت مسلمانان تأکید می‌نماید و می‌گوید نباید به نام نژاد، منطقه و زبان از هم دور شویم، این بیت از شعر اقبال را می‌خواند:

چون گل صدبرگ ما را بو یکیست اوست جان این نظام و او یکیست
و بیت یادشده را چنین تفسیر نموده است: «او [اقبال] می‌گوید که مسلمانان چون گل صدبرگ هستند که همه با معنویت اسلام، معطرند و این نظامی را که ما از آن پیروی می‌کنیم، شخصیت والای پیامبر اکرم (ص) در رأس آن قرار دارد که مورد قبول تمام مسلمانان است.» و در ادامه این بیت را ذکر می‌کند:

تا نه این وحدت ز دست ما رود هستی ما با ابد همدم شود
آقای محسنی با اقبال و اندیشه‌ها و اشعار او آشنایی داشته و در سخنرانی‌های خود به آن استناد می‌نموده و بر این اساس از اندیشه سیاسی او نیز متأثر بوده است؛ به

طوری که در بیان فوق به شعر اقبال ارجاع داده و با تأثیر از آن به وحدت مسلمانان تأکید نموده است. او پیروزی جهاد افغانستان را از برکت وحدت و انسجام دانسته و تأکید به حفظ این وحدت نموده (محسنی، ۱۳۹۴: ۴۱) می‌گوید: «ما نباید از وحدت تنها سخن بگوییم، بلکه آن را باید عملی نماییم» (همان، ۱۳۸۷الف: ۳۱). به همین ترتیب منشأ اختلافات میان مسلمانان را در چهار مورد اختلافات نژادی، سیاسی، قومی و قبیله‌ای و مذهبی دانسته و به حل این اختلافات تأکید نموده است. آقای محسنی تأکید بر تشکیل پنج‌الی شش کشور بزرگ اسلامی داشت تا خرده ممالک اسلامی در این چند واحد بزرگ ادغام شوند (همان: ۳۳-۳۴).

اقبال نیز دلایل یادشده را بر اختلافات و انحطاط مسلمانان مؤثر دانسته بود و خواهان به وجود آمدن یک جامعه بزرگ اسلامی با محوریت کعبه شریفه بود. تأکید او بر داشتن مرکز و پیشنهاد خانه کعبه به عنوان مرکز مسلمانان از این‌رو بوده که بتواند مسلمانان را به وحدت برساند (paray & fulware, 2021: 11). این همسانی دیگاه اقبال و محسنی می‌تواند تبیین‌گر نوعی مؤثر بودن رگه‌هایی از اندیشه سیاسی علامه اقبال بر ایدئولوگ حزب حرکت اسلامی (آیت ... محسنی) و از رهگذر او بر سایر اعضای این جریان باشد. روی هم‌رفته مصادیق دیگری از تأثیر اندیشه سیاسی علامه اقبال بر آیت ... محسنی و از رهگذر او بر جریان حرکت اسلامی افغانستان را می‌توان در استنادها و ارجاعات دیگری که در جای‌جای آثار او آمده است، مشاهده نمود. برای نمونه در یکی از آثار خود ضمن بیان فواید ایمان به خداوند، ابیاتی از شعر «در معنی حریت اسلامی و سر حادثه کربلا» علامه اقبال را آورده است:

هر که پیمان با هوالموجود بست گردنش از بند هر معبود رست
مؤمن از عشق است و عشق از مومن است عشق را ناممکن ما ممکن است...

و در ادامه می‌افزاید: «مؤمن در جهان‌بینی توحیدی خود نه‌تنها برای تأمین زندگانی فردی و فامیلی خویش، که برای رفاه عمومی انسانی خدمت می‌کند و منافع دراز مدت زوال‌ناپذیر خود را در منفعت‌رسانی به دیگران می‌داند» (محسنی، ۱۳۸۵: ۲۶-۲۵). چیزی که اقبال نیز به آن تأکید داشت و رفاه افراد را در گرو منفعت جامعه می‌دانست؛ آنسان که گفت: «فرد را ربط جماعت رحمت است» (لاهوری، ۱۳۷۰: ۵۸).

افزون بر آنچه ذکر شد، آیت ... محسنی و از رهگذر او حرکت اسلامی افغانستان در ابعاد دیگری نیز از اندیشه سیاسی علامه اقبال تأثیر پذیرفته است. چنان که او ضمن تأکید بر این که باید به خود آیینم، از خواب غفلت بیدار شویم و خود تقدیر خویش را بنویسم و اجازه مداخله به دیگران ندهیم، این شعر اقبال را که مخاطب را به بازگشت به خویشتن فرا می خواند، شعری خوب وصف می نماید و به آن استناد می کند:

خدا آن ملتی را سروری داد که تقدیرش به دست خویش بنوشت
به آن ملت سروکاری ندارد که دهقانان برای دیگران کشت

و در ادامه می گوید: «اگر ما بخود نیاییم، نه به دین خود می رسیم و نه به دنیای خود. باید همیشه نوکر ملت های دیگر باشیم. این شعری را که اقبال سروده است، برگرفته از آیه قرآن است. ما قرآن داریم. قرآن کلام خداست؛ وحی آسمانی است؛ منطقی صحبت می کند. می فرماید: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بأنفسهم... . خدا به مردمی سروری می دهد که عاقل باشند، تحصیل نموده باشند، دانا و متفکر باشند؛ تا بتوانند تقدیر خود را با دست خود بنویسند» (محسنی، ۱۳۹۴: ۱۸۰-۱۸۲).

مرحوم آیت ... محسنی همانند علامه اقبال به خودشناسی و بازگشت به خود بارها تأکید نموده است. به باور او، تا خود را نشناسیم و به حقیقت وجودی خود پی نبریم، وضعیتمان خوب نخواهد شد. همچنین درباره اصلاح جامعه می گوید: «باید مردم را به تزکیه نفس تشویق نمایم تا به صفات نفسانی و اخلاقی خود توجه نمایند». او خودسازی اجتماعی را مربوط همه افراد جامعه دانسته و تذکر داده است که تا افراد، کمر همت برای اصلاح جامعه خود نبندند، جامعه اصلاح نمی شود. او می گوید: «افراد جامعه باید در مقابل یکدیگر احساس مسئولیت کنند و در برابر سرنوشت عمومی نیز احساس مسئولیت داشته باشند» (همان، ۱۳۹۶: ۴۶-۴۷).

علامه اقبال نیز به آنچه آقای محسنی نسبت به خودسازی تذکر داده است، تأکید مکرر داشت. از نگاه اقبال، انسان برای کمال شخصیت خود و برای پیشرفت جامعه باید ظرفیت، قدرت و امکانات ذاتی خود را درک نماید. در انتظار دیگران نباشد و گشودن بال و پر را بیاموزد: «در جهان، بال و پر خویش گشودن آموز...» (لاهوری، ۱۳۷۰: ۲۳۴). این شباهت دیدگاه می تواند مصداق دیگری از تأثیر اندیشه سیاسی علامه اقبال بر آقای

محسنی و از طریق او به حرکت اسلامی افغانستان باشد؛ زیرا او مانند اقبال تأکید می‌کند که باید به خود تکیه کرد، زیرا «کلید برطرف کردن مشکلات، اراده و تصمیم خود انسان است و باید به او بینایی و معرفت داد...» (محسنی، ۱۳۸۵: ۱۳۰).

آقای محسنی همانند علامه اقبال، مبارزه علیه استعمارگران شرق و غرب را وظیفه اسلامی دانسته و تذکر داده است که در هر جایی که استعمارگران باشند، باید با آنان جنگید (همان، ۱۳۹۶: ۱۰۹). او وابستگی به کفار را بعد از شرک به خدا، بزرگ‌ترین گناه دانسته و به شعار «نه شرقی و نه غربی» تأکید نموده است و همچنان مسائل منطقه وی، نژادی و زبانی را مردود دانسته و به مسلمان بودن و پیرو قرآن بودن تأکید کرده است. او پیشنهاد تشکیل شورای انقلاب بین‌المللی اسلامی را داده بود، که در این صورت مسلمانان می‌توانند قدرت بیشتر پیدا نموده در مقابل دشمنان ایستادگی نمایند (همان: ۱۱۲). این نکات نیز مورد تأکید علامه اقبال بود: وابستگی نداشتن به کفار، زدودن تبعیض و تعصب و ایجاد همبستگی اسلامی.

به باور آقای محسنی، فرهنگ اصیل اسلامی مورد تهاجم و مسخره بیگانگان قرار گرفته است؛ به حدی که جوانان کم‌تجربه را گمراه و بدراه ساخته است. او تأکید نموده است که «اگر بیدار نشویم و برای دفاع از فرهنگ بی‌نظیر خود با سلاح علم و منطق و مقاومت پیگیر، تهاجمات استثمارکنندگان طماع را عقب زنیم، آینده ما بدتر از وضع فعلی ما خواهد بود» (همان، ۱۳۸۷: ۸). از همین‌رو او با غرب و سیاست‌های استعماری آن مخالف است: «با فرهنگ غرب دشمنی نداریم، اما مخالف کار بد آنان (استثمار و استعمار) هستیم و می‌خواهیم خود را اصلاح کنند تا جهان آرام باشد. پایان فرورفتن در فرهنگ مادی، احساس پوچی در زندگی و تحیر و سرگردانی و بن‌بست فکری می‌باشد. ولی تعمق و عمل کردن به فرهنگ اسلامی، تدریجاً شیرینی و عظمت انسانی و وقار و آرامش روانی و معنویت عالی به انسان می‌دهد» (همان، ۱۳۸۷: الف: ۵).

آقای محسنی باورداشته که ترقی و تکامل و تمدن با ترک عقاید و تفکر و عادت و رسوم خود و تقلید از غرب میسر نیست، بلکه باید خوب و بد آن را تشخیص داد و به کار بست. او ضمن اینکه تقلید از غرب را مردود شمرده، استعمار فکری را بدترین نوع استعمار دانسته است. او می‌گوید: «همه‌چیز غرب بد نیست، اما باید جوانان خود را بیدار

نماییم که همه چیز آن خوب نیست... غربی‌ها مانند دیگران، افکار خوب و بد دارند. باید خوبی آنان را گرفت و بدی آن را ترک نمود» (محسنی، ۱۳۷۲: ۲۶). آنچه اقبال نیز اذعان داشت و برای رفاه بشر، تلفیق علم و صنعت و بعد مادی مدنیت غرب را با اخلاق و معنویت اسلام الزامی می‌دانست (صالحی، ۱۳۸۸: ۹۲۲). آقای محسنی نیز معتقد بوده که خدمات علم و صنعت مردم مغرب در آسایش زندگی بشر قابل چشم‌پوشی نبوده و قابل تقدیر است. اما باید تمدن آن با بعد معنوی تمدن اسلام تلفیق شود تا به مشکلات بشر پایان بخشد. برای رسیدن به این مهم، سعی و تلاش را در ترویج فرهنگ اسلامی الزامی دانسته است (محسنی، ۱۳۸۵: ۱۹۰).

آیت ا... محسنی، تمام بدبختی‌های جهان اسلام را متوجه حکومت‌های نااهل فاسد و ظالم و مزدوران شرق و غرب و جمعی از ملاهای کم‌سواد و فاسد درباری دانسته و معتقد است که «اگر امروز از خواب غفلت بیدار شویم و حکومت‌های صالح داشته باشیم، مسلماً سرنوشت نکبت‌بار فعلی ما عوض خواهد شد» (همان، ۱۳۷۴: ۲۲). او همچنین تصوف افراطی را یکی از عوامل پسمانی مسلمانان دانسته است که دنیا را ناچیز فرض کرد و وظایف انسان را در چند ذکر خلاصه نمود (همان: ۷۶). اقبال نیز از ملاهای کم‌سواد و فاسق و نفهم عصر خود انتقاد می‌کند و یکی از عوامل عقب‌ماندگی مسلمانان را تصوف افراطی می‌داند. به صوفیان جزم‌اندیش زمانه خود می‌تازد و تعبیر آنان از قرآن را حیرت‌آور می‌خواند: «ز ما بر صوفی و ملا سلامی...» (لاهوری، ۱۳۷۰: ۴۵۴). این وجه مشترک دیگر اقبال و مرحوم محسنی می‌تواند نمونه بارزی از تأثیرپذیری او از علامه اقبال باشد.

روی هم‌رفته آیت ا... محسنی، حاکم اسلامی را خادم مردم دانسته (محسنی، ۱۳۸۷: ۶۳) و اقبال نیز همین عقیده را داشته، انسان که گفته است: «سروری در دین ما خدمتگری است...» (لاهوری، ۱۳۷۰: ۱۹۱). این شباهت نظر نیز می‌تواند مصداق دیگری از تأثیرگذاری اندیشه سیاسی اقبال بر آیت ا... محسنی و از رهگذر او بر حرکت اسلامی افغانستان باشد.

آقای محسنی، زنان را همانند مردان دارای حقوق دانسته و تنها تفاوت آنان را در فیزیک و روان آنان دانسته است. او می‌گوید زنان می‌توانند در بیرون نیز کار نمایند (محسنی، ۱۳۸۷: ۶۹). اقبال نیز حقوق زن و مرد را مساوی می‌دانست (هاشمی، ۱۳۹۷:

(۲۳۴). از نگاه او، زنان باید همانند مردان در امر به توسعه رسانیدن جامعه، نقش داشته باشند. این شباهت دیدگاه علامه اقبال و آقای محسنی در باب مساوی بودن حقوق زن و مرد می‌تواند همچنین نمونه دیگری از تأثیر اندیشه سیاسی او بر آقای محسنی و حرکت اسلامی باشد.

تأثیر اندیشه سیاسی علامه اقبال بر حرکت اسلامی با بررسی نشریه‌های این جریان در زمان جهاد و مقاومت

علی‌رغم آنچه شرح داده شد، تأثیر اندیشه سیاسی علامه اقبال بر حزب حرکت اسلامی افغانستان را می‌توان از نوشته‌هایی که در باب اقبال و نیز با توجه به ارجاعاتی که به افکار و اشعار او در نشریه‌های این جریان صورت گرفته است، مشاهده نمود. چنان که در برگی از نشریه استقامت (نشریه حرکت اسلامی افغانستان)، مقاله‌ای با عنوان «اقبال و افغانستان» به نشر رسیده که ضمن معرفی علامه اقبال، در باب سفر او به افغانستان و اشعاری که درباره این کشور سروده، پرداخته است. در این مقاله به اندیشه استعمارستیزانه اقبال نیز اشاره شده و این شعر او را آورده است:

ای بسا انسان که ابلسی کند ای بسا شیطان که ادریسی کند
رنگ او نیرنگ و بود او نبود اندرون او چو داغ لاله بود
(یاسین، ۱۳۶۵: ۵۳-۵۵)

همچنین در شماره دیگری از مجله یادشده، مطلبی با عنوان «گاهی پیروزی و تشدید نژادگرایی» آمده است که در آن، علامه اقبال را یک انسان پاک خوانده و می‌گوید که او مسلمانان را به وحدت و همگرایی فراخوانده و تمیز رنگ و بو را حرام دانسته و این شعر او را آورده است:

نه افغانیم و نه ترک و تتاریم چمنزاریم و از یک شاخساریم
تمیز رنگ و بو بر ما حرام است که پرورده یک نوبهاریم
(مجله استقامت، ۱۳۷۱: ۱۰)

و نیز به حل تفرقه‌ها و اختلافات میان مردم افغانستان به‌ویژه جریان‌های جهادی که در این زمان با هم درگیر بودند، تأکید شده و تذکر داده است که: «در زیر سایه

مشترکاتی چون دین و کشور و... به وحدت ملی خواهیم رسید» و شعری از علامه اقبال را به عنوان مصداق این سخن آورده و تذکر داده است: «چنان که علامه اقبال لاهوری، این پیام‌رسان شرق، پس از مشخص ساختن جغرافیای سیاسی افغانستان، راه دین‌داری، آبادانی و تشکیل ملیت را نشان داده و فرمود:

قوت دین از مقام وحدت است وحدت از مشهور گردد ملت است»

(مجله استقامت، ۱۳۷۱: ۴۹)

همچنین در مصاحبه‌ای که با آقای عادل داشتیم، وی اندیشه سیاسی اقبال لاهوری را بر جریان‌های جهادی افغانستان مؤثر دانست. او می‌گوید که از جمله فرماندهان جهادی که با آثار متفکران جهان اسلام از جمله اقبال لاهوری انس فراوان داشت، مرحوم سید حسین انوری، یکی از فرماندهان حرکت اسلامی افغانستان بود. آقای عادل خود شاهد بوده است که در جبهات حرکت اسلامی در زمان جهاد و مقاومت به‌ویژه در مرکز جبهات متعلق به سید حسین انوری، یک کتابخانه بزرگ وجود داشته که آثار متفکران مسلمان از جمله علامه اقبال نیز در آن موجود بوده است. در این مرکز، فضای آموزشی و نشرات چاپی (پیام شهدا، پیام سنگر و...) و صوتی (رادیو صدای کابل) نیز وجود داشته است که در نشریه‌های چاپی و رادیویی آن از آثار علامه اقبال استفاده می‌شده است. آقای عادل افزود: «روشن‌فکران مسلمان فعال در شورای تحت رهبری مرحوم سید حسین انوری، در رابطه به اقبال آگاهی داشتند و اشعار و تصاویر او را در مجلات مربوطه چاپ می‌نمودند». از نگاه آقای عادل، شخصیت‌های فرهنگی و روشن‌فکر افغانستان و در کل مردم افغانستان به اقبال لاهوری ارادت داشتند و اندیشه سیاسی او بر جهاد افغانستان، به‌ویژه اشعار حماسی و سخنان تقریبی او، مؤثر بوده است (مصاحبه با سید جعفر عادل، ۱۴۰۰/۰۱/۲۳).

نتیجه‌گیری

این تحقیق با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی با گردآوری اطلاعات از طریق مطالعات کتابخانه‌ای، کاوش در سایتهای معتبر اینترنتی و مصاحبه با نخبگان و

صاحب‌نظران واقف بر موضوع به این پرسش که «تأثیر اندیشه سیاسی علامه اقبال بر جریان‌های سیاسی افغانستان (جمعیت اسلامی و حرکت اسلامی) چه بوده است؟» پاسخ داده و افزون بر آن نویسنده را با اصول و مبانی اندیشه سیاسی علامه اقبال بیشتر آشنا نموده است. روی هم‌رفته خوانندگان را نیز با منابع فکری به‌ویژه مبانی اندیشه سیاسی اقبال آشنا خواهد نمود و باعث خلق انگیزه و ایجاد حس وحدت و بیداری، استعمارستیزی، استقلال‌طلبی و آزادی‌خواهی گردیده، آدمی را به بازگشت به خویشتن سوق می‌دهد. به عبارت دیگر مسلمانان را به صوب جریان رنسانس یا نوزایی اسلامی و نواندیشی دینی فرامی‌خواند تا به سهم خود در اصلاح و توسعه جامعه تلاش نماید. با توجه به این نکات، انجام این پژوهش ضروری و دارای اهمیت به نظر رسید.

در این تحقیق دریافتیم که علامه اقبال جزء سردمداران، اندیشمندان و بانیان نهضت‌های مسلمان است که اندیشه سیاسی او از مؤلفه‌های اساسی و سازنده برخوردار است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که احزاب اسلام‌گرای افغانستان به عنوان جریان‌های استعمارستیز و استقلال‌طلب نیز از اندیشه سیاسی علامه اقبال متأثر بوده‌اند. یکی از این احزاب، جمعیت اسلامی افغانستان است و قبل از همه، تأثیر این اندیشه بر برهان‌الدین ربانی، کسی که دست‌کم چهار دهه رهبری این جریان را عهده‌دار بود، مشهود است. ربانی با اقبال و افکار او آشنایی داشته و در بیانات خود به آن استناد می‌نموده است. چنان‌که در سخنرانی‌ای درباره اوضاع کشمیر بارها اقبال را مخاطب قرار داده و به اشعار او ارجاع داده است. دیگر بزرگان و فرماندهان جمعیت اسلامی نیز از علامه اقبال متأثر بوده‌اند، مانند قهرمان ملی کشور، شهید احمدشاه مسعود که به شعر علاقه‌مند بوده و هر از گاه اشعار علامه اقبال را می‌خوانده است؛ و مرحوم مارشال محمدقسیم فهیم، فرمانده نامدار دیگر این جریان به اشعار و افکار علامه اقبال، علاقه‌مندی خاصی داشته است.

همچنین جلوه‌های از تأثیر اندیشه سیاسی علامه اقبال را در نشریه‌های متعلق به جمعیت اسلامی افغانستان می‌توان مشاهده نمود که بیشتر در زمان جهاد و مقاومت بازتاب داشته است. انتشار اشعار حماسی علامه اقبال در نشریه‌های این حزب مسلماً برای روحیه دادن به رزمندگان مجاهد و اتحاد و همبستگی میان مردم افغانستان و نیز

ایجاد روحیه و انگیزه ضد استعماری و استقلال طلبانه به مخاطبان به نشر می‌رسیده است. اندیشه سیاسی علامه اقبال و شعر او بر شعرای این جریان نیز تأثیر داشته است؛ به طوری که مستمند، یکی از شعرای این جریان، اقبال را بر همه ترجیح می‌دهد و تذکر می‌دهد که او شاعر اسلام بود و اشعارش را وقف بیداری مسلمانان جهان نمود. نویسندگان، صاحب‌نظران و اعضای ارشد جمعیت اسلامی افغانستان نیز تأثیر اندیشه سیاسی علامه اقبال بر این جریان را طبیعی و برآورنده می‌دانند. به باور آنان، جمعیت اسلامی افغانستان، بیشتر از دیگران از افکار و اشعار علامه اقبال به‌ویژه در زمان جهاد و مقاومت بهره برده است. اندیشه‌های وحدت و بیداری، استعمارستیزی و آزادی‌خواهی و... اقبال که بیشتر در قالب شعر انعکاس یافته است، بر جمعیت اسلامی افغانستان، تأثیر فوق‌العاده داشته است.

به همین ترتیب با کاوش و جست‌وجو در منابع مرتبط دریافتیم که حزب حرکت اسلامی افغانستان، نخستین حزب اسلام‌گرای شیعی که در جهاد مردم افغانستان علیه رژیم کمونیستی و تجاوز ارتش سرخ، نقش بسزا داشت نیز از اندیشه سیاسی علامه اقبال متأثر بوده است. رهبری این جریان را مرحوم آیت ا... محسنی، عالم، فقیه و پژوهشگر اسلامی برجسته افغانستان به عهده داشت. مرحوم محسنی پیوسته ندای اتحاد و اتفاق و تقریب مذاهب سرداده و از این جهت مورد احترام و تکریم مردم افغانستان بود. هرچند رگه‌های از اندیشه سیاسی علامه اقبال بر این جریان در بندهایی از مرام‌نامه آن نمایان است، نظیر: ایجاد نظام عدل اسلام که بر اساس قوانین قرآن و سنت و عقل و اندیشه استوار باشد؛ عدم وابستگی به استعمار و مخالفت با آن؛ تلاش برای اتحاد مسلمانان و ایجاد یک قدرت بزرگ اسلامی در جهان و... . ردپای تأثیر این اندیشه را از طریق نشریه‌های متعلق به این جریان در زمان جهاد و مقاومت نیز می‌توان مشاهده نمود؛ به طوری که در مقالات و گزاره‌های مختلف منتشرشده آن، به افکار و اشعار علامه اقبال استناد شده است. اشعار حماسی یا اشعار بیدارگرایانه، آزادی‌خواهانه و استعمارستیزانه او بر مجاهدین متعلق به حزب حرکت اسلامی افغانستان تأثیر داشته است.

مرحوم آیت ا... محسنی نیز در سخنرانی‌ها و جای‌جای آثار خود که پیام بیداری، وحدت، بیگانه‌ستیزی، استقلال‌طلبی، بازگشت به خویشتن و خودسازی، اصلاح جامعه و... دارد، به افکار و اشعار علامه اقبال استناد نموده است. او همانند علامه اقبال، تمدن

غرب را به لحاظ مادی آن پیشرفته دانسته و استفاده از آن را مجاز شمرده است، اما در فلسفه و مبانی اخلاق، مسلمانان را برتر از غربی‌ها دانسته است. چیزی که علامه اقبال نیز به آن اذعان داشت. ایدئولوگ حزب حرکت اسلامی افغانستان (آیت... محسنی) همانند علامه اقبال، تصوف افراطی را یکی از عوامل عقب‌ماندگی مسلمانان دانسته و به بازگشت به خویشتن، خودسازی و اصلاح جامعه و... نیز تأکید نموده است و به زنان، همان حق و جایگاهی را می‌دهد که علامه اقبال داده بود (مساوات و برابری زن و مرد). به طور کلی اندیشه سیاسی علامه اقبال بر احزاب جمعیت اسلامی و حرکت اسلامی افغانستان به‌ویژه در زمان جهاد و مقاومت، بیشتر از رهگذر اشعار حماسی او تأثیر عمیق داشته است.

منابع

- آرانی، ابوذر (۱۳۹۳) «آشنایی با پیشگامان بیداری اسلامی - اقبال لاهوری»، فصلنامه علمی - تخصصی حبل‌المتین، دوره سوم، شماره ششم، صص ۱۶۷-۱۷۱.
- اقبال، جاوید (۱۳۷۲) زندگی و افکار علامه اقبال لاهوری، ج ۱ و ۲، ترجمه دکتر شهیندخت مقدم (صفیاری)، آستان قدس رضوی.
- اکرم، سید محمد (۱۳۴۹) اقبال در راه مولوی، پاکستان، اسلامی لاهور.
- بیگزاد، ناجی (۱۳۹۸) اندیشه سیاسی استاد ربانی، کابل، پرنده.
- پارسا، سید احمد (۱۳۸۸) «بررسی موانع بیداری و پیشرفت جوامع اسلامی از دیدگاه اقبال لاهوری»، در: موج ز خود رسته (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی علامه اقبال لاهوری)، جلد ۱، زاهدان، دانشگاه سیستان و بلوچستان، مرکز مطالعات شبه‌قاره.
- تنویر، محمدحلیم (۱۳۹۳) افغانستان از دیدگاه علامه اقبال، کابل، بنیاد دکتر حلیم تنویر.
- جانسین، احمد (۱۳۸۸) «بنیادهای فلسفه سیاسی اقبال»، در: موج ز خود رسته (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی علامه اقبال لاهوری) جلد ۲، زاهدان، دانشگاه سیستان و بلوچستان، مرکز مطالعات شبه‌قاره.
- حسینی فر، عبدالرسول (۱۳۹۷) نسبت فلسفه و شعر در آرمانشهر اقبال و افلاطون، حکمت معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال نهم، شماره اول، صص ۴۵-۶۶.
- حقیقت رفیع، عبدالرفیع (۱۳۵۷) اقبال شرق، تهران، بنیاد نیکوکاری نوربانی.
- خسروشاهی، سید هادی (۱۳۷۰) نهضت‌های اسلامی افغانستان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- دولت‌آبادی، بصیر احمد (۱۳۷۱) شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، قم، فرانشر.
- ذاکر اصفهانی، علیرضا (۱۳۷۷) «سیری در اندیشه سیاسی علامه محمد اقبال لاهوری»، فرهنگ، شماره ۲۷-۲۸، صص ۳۰۵-۳۲۶.
- ذوالفقاری، غلام حسین (۱۳۷۰) تأثیرات فلسفی سیدجمال الدین افغانی بر علامه اقبال لاهوری، مترجم امین‌الله خراسانی، مجله میثاق خون (ارگان نشراتی انجمن نویسندگان و سخنوران جمعیت اسلامی افغانستان)، دوردوم نشراتی، سال ششم، شماره ۱۲، ۹۰، صص ۴۵-۴۹.
- ربانی، برهان‌الدین (۱۳۹۹ الف) بانگ بیداری، کابل، مرکز تدوین آثار رهبر شهید.
- (۱۳۹۹ ب) پیغام رهبر، جلد ۶، کابل، مرکز تدوین آثار رهبر شهید.
- رسولی، یاسین (۱۳۹۶) سنت و سکولاریزم در افغانستان، تهران، عرفان.
- ساکت، محمدحسین (۱۳۸۵) ماهتاب شام شرق (گزاره و گزینه اندیشه‌شناسی اقبال)، تهران، میراث مکتوب.

سعیدی پور، عباس (۱۳۸۴) «غرب‌شناسی اقبال لاهوری»، پیک نور، سال سوم، شماره اول، صص ۹۳-۱۰۳.

شریعتی، علی (۱۳۵۲) اقبال معمار تجدید بنای تفکر اسلامی، تهران، شب‌دیز. ----- (۱۳۸۸) ما و اقبال، تهران، الهام.

صالحی، کورش (۱۳۸۸) «غرب و شرق در نگاه اقبال لاهوری»، در: موج ز خود رسته (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی علامه اقبال لاهوری)، جلد ۲، زاهدان، دانشگاه سیستان و بلوچستان، مرکز مطالعات شبه‌قاره.

صمصام، حمید و دادخدا خدایار (۱۳۸۸) «مبانی فلسفه خودی در اسرار و رموز»، موج ز خود رسته (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی علامه اقبال لاهوری) جلد ۲، زاهدان، دانشگاه سیستان و بلوچستان، مرکز مطالعات شبه‌قاره.

ظهیر، م.ن. (۱۳۷۱) به یاد بود صدوشانزدهمین سالروز پیدایش حکیم امت علامه اقبال، پشاور فتح (ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان)، شماره سوم.

گاهی پیروزی و تشدید نژادگرایی (از آرمان‌گرایی تا واقعیت) (۱۳۷۱) مجله استقامت (نشریه حرکت اسلامی افغانستان)، سال چهاردهم، شماره ۷۸، صص ۹-۱۳ و ۴۹.

گفت‌وگو با شاعر جوان و بادرک برادر مستمند (۱۳۶۷) پشاور، مجاهد (بیانگر اهداف انقلابی جمعیت اسلامی افغانستان)، کمیته فرهنگی آمریت نشرات، شماره ۱۵.

لاهوری، محمد اقبال (۱۳۴۶) احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای.

----- (۱۳۶۱) دیوان اقبال لاهوری، تهران، پگاه.

----- (۱۳۷۰) کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه احمد سروش، تهران، کتابخانه سنایی.

ماکان (بقایی)، محمد (۱۳۹۵) فردوسی بیرون مرز (نگاهی دیگر به اندیشه‌های بنیادی اقبال لاهوری)، تهران، ترفند.

مجدالدین، اکبر (۱۳۸۴) «مسائل عمده کشورهای شرقی در اشعار اقبال لاهوری (رویکرد جامعه‌شناختی)»، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۴۵-۴۶، صص ۲۱۱-۲۳۰.

محسنی، محمدآصف (۱۳۷۲) نظریات سیاسی، علمی، دینی، اخلاقی و اجتماعی، ولایت.

----- (۱۳۷۴) مسائل کابل: جواب یکصد و چند سوال دینی، مذهبی، اجتماعی و سیاسی، کابل، واقفی.

----- (۱۳۸۵) دین و زندگانی، کابل، مطبوعه بلخ.

----- (۱۳۸۷الف) تقریب مذاهب؛ از نظر تا عمل، تهران، ادیان.

- (۱۳۸۷ب) نقش اسلام در عصر حاضر، کابل، مطبعه بلخ.
- (۱۳۹۱) تحقق اتحاد امت اسلامی، کابل، رسالت.
- (۱۳۹۴) گوشه‌ای از تاریخ جهاد مردم افغانستان از نگاه حضرت آیت‌الله العظمی محسنی، گردآورنده محمدرضا قیام، کابل، بخش تحقیقات مدرسه ام‌المؤمنین خدیجه کبری علیها السلام.
- (۱۳۹۶) برگی دیگر، از فعالیت‌های احزاب جهادی، کابل، مرکز حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله محسنی.
- مدرسی، فاطمه (۱۳۷۹) «اقبال لاهوری، نغمه‌سرای بیداری»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره پیاپی ۹۹۸، صص ۲۵۲-۲۶۴.
- مصاحبه با دکتر خلیل هدف، عضو ارشد جمعیت اسلامی افغانستان، ۱۳۹۹/۱۱/۲۶.
- مصاحبه با سید جعفر عادل، نویسنده و رئیس کمیسیون سیاسی حزب حرکت اسلامی افغانستان، ۱۴۰۰/۰۱/۲۳.
- مصاحبه با سید عنایت‌الله شاداب، استاد دانشگاه و عضو ارشد جمعیت اسلامی افغانستان، ۱۴۰۰/۰۱/۲۶.
- مصاحبه با محمداکرام اندیشمند، نویسنده و پژوهشگر و عضو ارشد جمعیت اسلامی افغانستان، ۱۳۹۹/۱۱/۱۶.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۲) بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، تهران، صدرا.
- وجودی، حیدری (۱۳۹۳) چهل روز در نبود مارشال محمدقسیم فهیم، روزنامه‌ای ماندگار، ۳۰ حمل / فروردین (۱۳۹۳).
- هاشمی، محمد (۱۳۹۷) سیری در اندیشه‌های اسلامی - اجتماعی علامه دکتر محمد اقبال لاهوری، تهران، روزنه.
- یاسین (۱۳۶۵) اقبال و افغانستان، استقامت (نشریه حرکت اسلامی افغانستان)، شماره ۵۸-۵۹، قم، خیابان انقلاب، دفتر مرکزی حرکت اسلامی افغانستان.

AbdulRazak, Mohd Abbas (2011) Iqbal: An Analysis on his Life, Works and Mission, Journal of Islam in Asia, Sp1, No. 4, pp 365-381.

Afzal Dar, Mohsin (2013) Social Philosophy of Allama Muhammad Iqbal: view on Ummah and Islamic Society, Islamic and Muslim Societies: A Social Science Journal, vol. 6, No. 1.

Ahmad, Javeed (2018) Allama Iqbal and His Concept of Self, International Journal of Research in Humanities, Arts and Literature, vol. 6, issue 2, pp 309-326.

Fakhr-ul-Islam (2018) Allama Iqbal and the Afghans, Pakistan- Annual Research, Journal, vol. No 54, pp. 83-97.

Khurram, Sara (2019) Allama Iqbal-mufakir e Pakistan, 10. 13140/RG. 2. 2.

12024. 90 882.

Paray, mohd Rafi; Fulware, Hiralal (2021) Philosophy of Allama Iqbal with special reference to the Islamic society and Culture, international Research Journal of Multidisciplinary Scope (IRJMS), volume 2, issue1, pp9-13.

Qazi, Uzma (2013) Iqbal's Urdu Political Poems: The Writer Against Colonialism, Edmonton, Alberta.

Sultana, Kishwar (2002) Iqbal's Political Philosophy and Concept of State, Pakistan Journal of History and Culture, vol. 2, pp 43-56.